

خردسانان

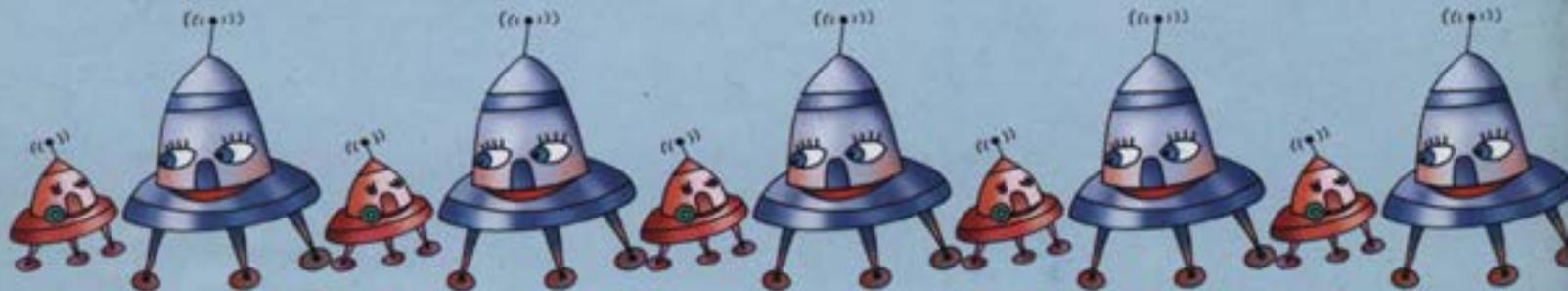
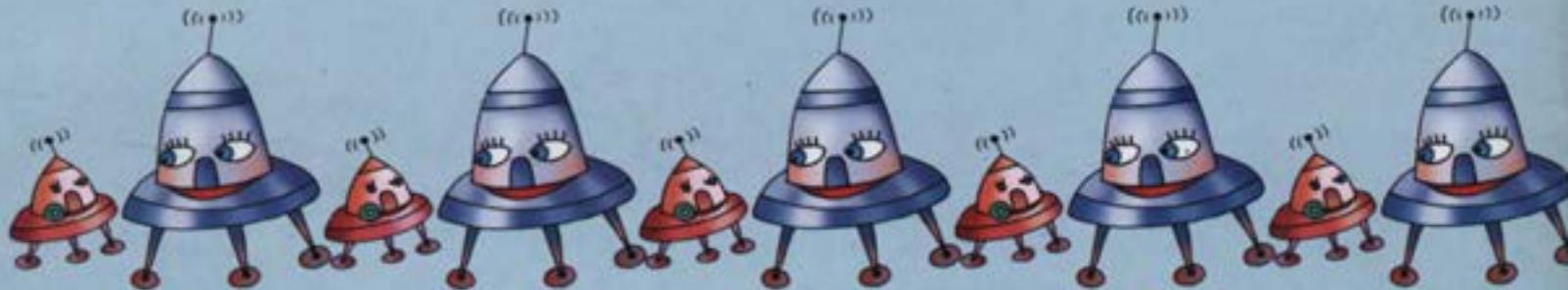
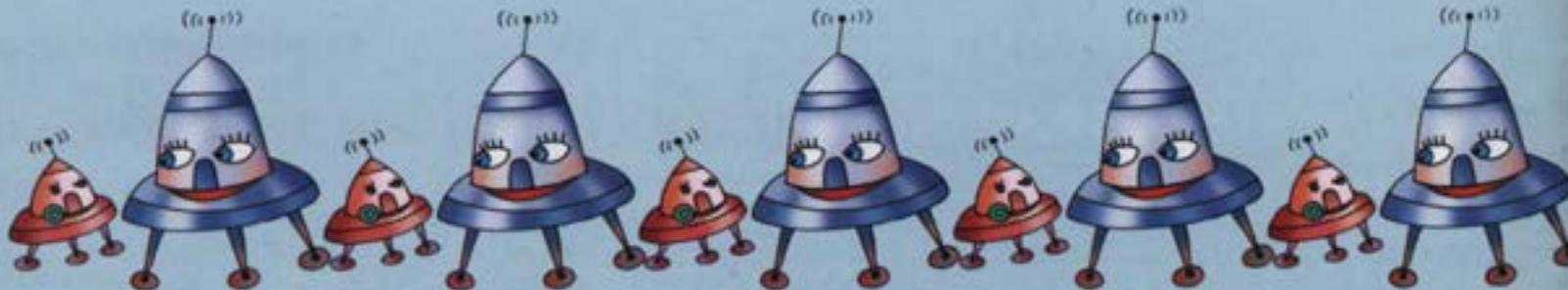
گوشت

سال چهارم ،

شماره ۲۱۱ ، پنجمینی

۱۳۸۵ آذر ۲

۳۰۰ تومان



خردسالان

مجله‌ی خردسالان ایران
صاحب امتیاز موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

به نام خداوند بخشندۀی مهربان

۱۳		گل‌ها را نچینی!
۱۷		دوستان تازه
۲۰		قصه‌ی حیوانات
۲۲		مادر من...
۲۴		کاردستی
۲۵		فرم اشتراک
۲۷		ترانه‌های آسمانی

۳		با من بیا
۴		مزه‌ی دوستی
۷		نقاشی
۸		فرشته‌ها
۱۰		بزغاله
۱۱		جدول
۱۲		بازی

- مدیر مستنول: مهدی ارکانی
- سردمیران: افشنین علا، مرجان کشاورزی آزاد
- مدیر داخلی: ساروال کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمد حسین سلوانیان
- کرافتیک و صفحه‌آرایی: صدف صفرپور
- لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر هروج
- امور مشترکین: محمد رضا اصغری
- نشانی: تهران - خیابان انقلاب، چهارراه کالج، شماره ۹۶۲، نشر هروج
- تلفن: ۰۲۹۷-۷۷۷۷-۷۷۷۷-۷۷۷۷

پدر و مادر عزیز، مریض کرامی
این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. غلاوه بر جنبه‌های آموزشی، تقویتی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. پریستن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطي کردن و هرگونه فعالیت پیش بینی شده از طرف کوکن، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بکاربریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.



بامن بیا ...



دوست من سلام.

من سفینه هستم، یک سفینه‌ی فضایی!

من می‌توانم به ستاره‌ها و سیاره‌های دیگر سفر کنم، دور زمین
بچرخم و دوباره به زمین برگردم.

من فضانوردان را با خودم به سیاره‌های دیگر می‌برم.

همه‌ی فضانوردان یک روز مثل تو کوچک بودند و دلشان
می‌خواست چیزهای تازه یادبگیرند.

حالا برای یک سفر زیبا به
صفحه‌های رنگارنگ مجله با من بیا...





مزری (زیستی)

یک روز وقتی که قورباغه کنار آب نشسته بود و آواز می خواند، چشممش به مار بزرگی افتاد که به طرف او می آمد.

مار می خواست قورباغه را بخورد که قورباغه جستی زد و رفت پشت علفها.

سنحاقک روی گل نشسته بود که قورباغه را دید و از ترس بال زد و پرید.

مار، سنحاقک را دید و با تعجب فریاد زد:

«وای! قورباغه، سنحاقک شدم! من مزه‌ی سنحاقک را دوست ندارم.»

مار از آنجا رفت، قورباغه آرام از پشت علفها بیرون آمد و سنحاقک را دید که گوشه‌ای نشسته و «قا، قاه، قاه» می خندد.

كورباغه گفت: «اگر بخندی و خوش اخلاق باشی، خوش مزه تر هم می شوی!»

سنحاقک گفت: «تو نباید مرا بخوری، چون من به تو کمک کردم.»

كورباغه گفت: «تو به من کمک کردی؟ چه طوری؟»

سنحاقک گفت: «من مار را کول زدم.

او فکر کرد که تویک

سنحاقک شده‌ای!»

كورباغه از اشتباه مار خنده‌اش گرفت.





این طوری شد که سنجاقک و قورباغه با هم دوست شدند.

هر وقت قورباغه در خطر بود، جایی پنهان می‌شد و سنجاقک جلو می‌آمد.

هر وقت هم سنجاقک در خطر بود، قورباغه برای نجات او می‌آمد.

آن‌ها فهمیده بودند که دوستی خیلی خیلی خوش مزه‌تر از

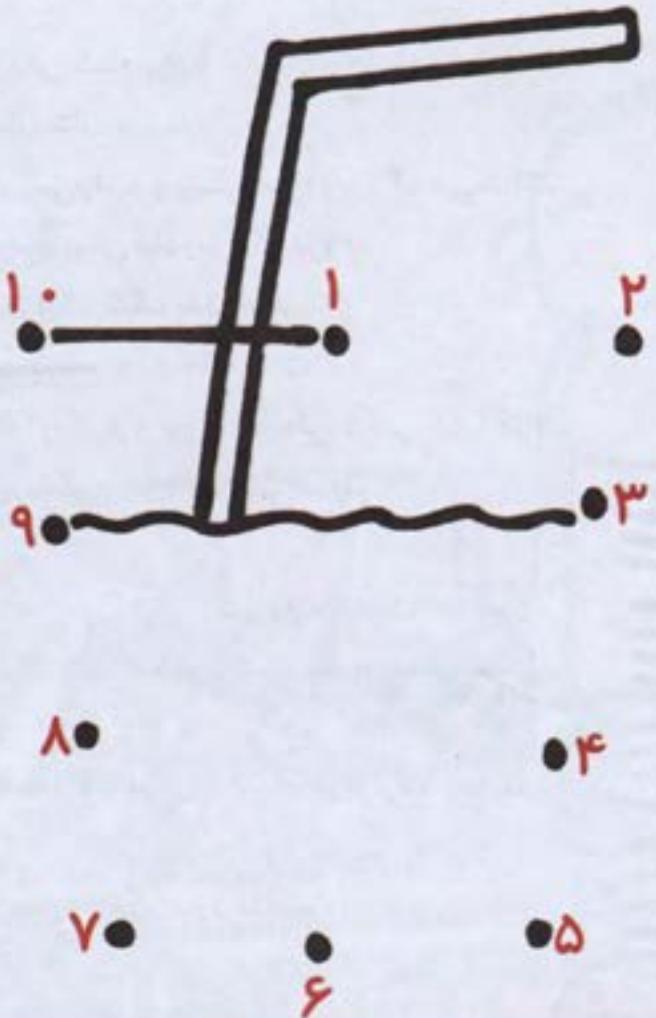
قورباغه یا سنجاقک است!



نقاشی

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود.
آن را رنگ کن.

۱ → ۲ → ۳ → ۴ → ۵ → ۶ → ۷ → ۸ → ۹ → ۱۰



فرشته‌ها



سه روز بود که مادربزرگ مريض شده بود.
پدر و دايي عباس، او را به ييمارستان بردنند.
مادرم هر شب به ييمارستان مى رفت و پيش مادربزرگ مى ماند.
نگهبان ييمارستان اجازه نداد من پيش مادربزرگ بروم.
من و حسين دلمان برای مادربزرگ تنگ شده بود.
اما بالاخره حال مادربزرگ خوب شد و به خانه آمد.
پدربزرگ وقت نماز خدارا شکر کرد و برای سلامتی دکتر دعا کرد.
پدربزرگ گفت: «راستي که پزشكى شغل مقدس است.»
پرسيدم: «چرا؟»

پدربزرگ گفت: «امام هميشه مى گفتند اگر يك پزشك به مردم
خدمت کند و برای درمان دردها تلاش کند، کار او مثل عبادت
است.»

حالا مى دانم چرا پدربزرگ وقت نماز، برای دکتر مادربزرگ دعا کرده
بود،
مادربزرگ حالش خوب شده بود و ديگر درد نداشت.
خدارا شکر ا



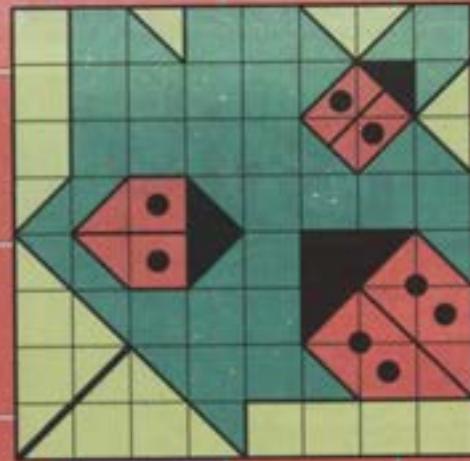


بزغاله

مهری ماهوتی

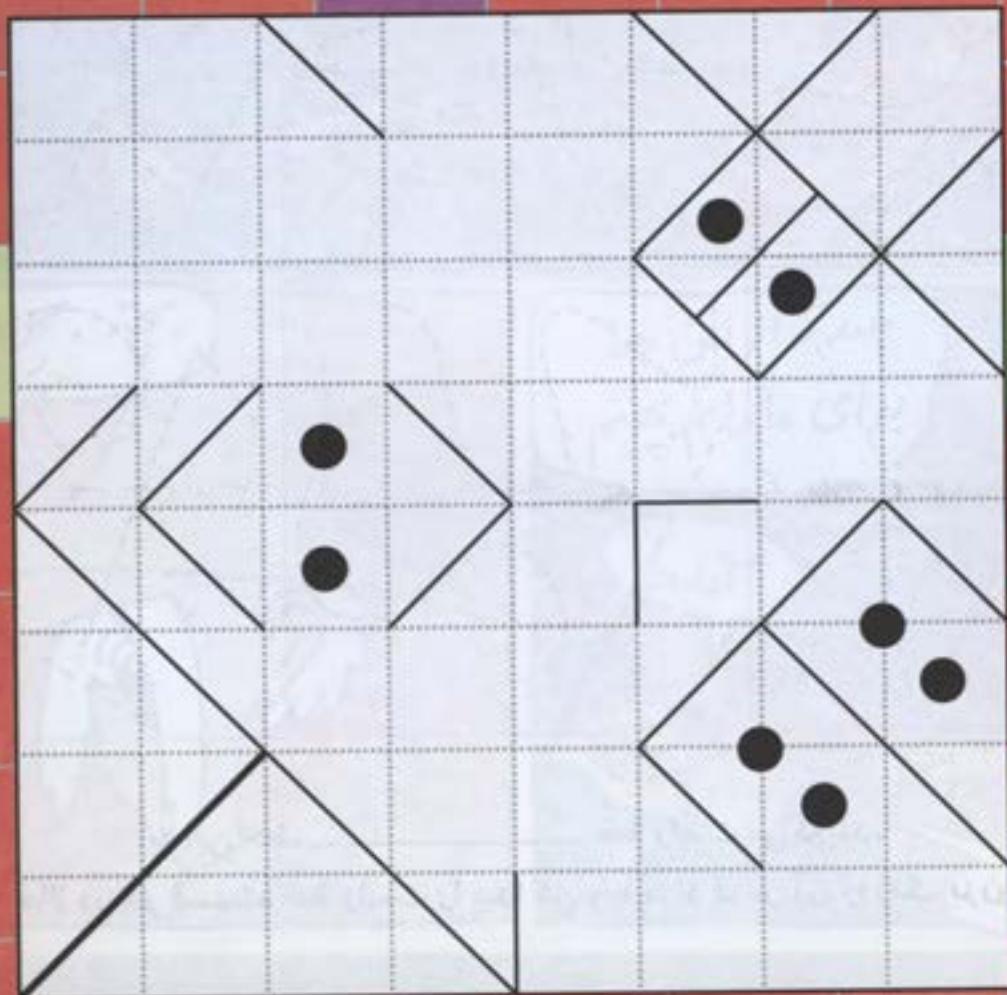
من خواب دیدم
هی می دویدم
با پا و دستم
گرگ ناقلا
یک دفعه آمد
پریدم از جا
مامان را دیدم
افتادم از تخت
او را بوسیدم
به جای چوپان



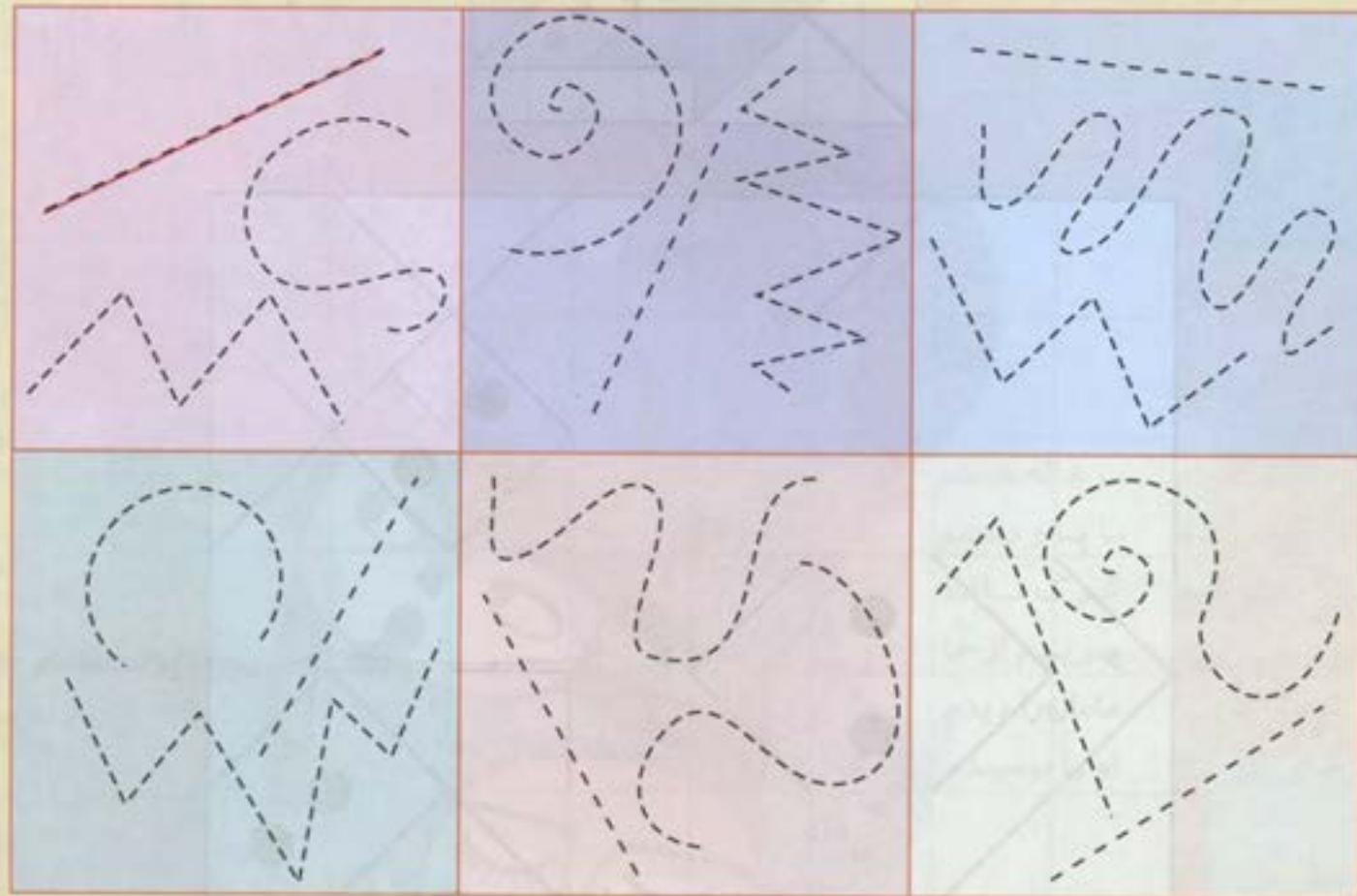


جدول

جدول را کامل و رنگ کن.



بازی



به این خط، _____ خط راست می‌گویند.
حالا در هر قسمت، خط راست را پیدا کن و با مداد قرمز آن را رنگ بزن.

دوسته و طرح لر
مانانیستا

گل ها رونگینی!











با معرفی شخصیت‌های
داستان به کودک، از او
بخواهید در خواندن
داستان شمارا
هراهی کند.



کرگدن



گورخر



شیر



پلنگ

دوست نازه

یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک روز وقتی که  مشغول آب خوردن بود،  به او نزدیک شد و گفت: «سلام، دوست من!»

 سرش را بلند کرد و  را دید.

با خوشحالی گفت: «تو من خواهی با من دوست شوی؟»

 خندهید و گفت: «بله دوست من!»

 گفت: «پس بیا با هم به چمنزار برویم. آنجا پر از علف‌های تازه است.»

 گفت: «باید را هم خبر کنیم.  هم دلش من خواهد با تو دوست شود.»

گفت: «هم مثل تو نمی‌خواهد مرا بخورد؟»

گفت: «نه! همینجا بمان تا بروم و را با خودم بیاورم.»

رفت و همانجا منتظر ماند.

همین موقع به رسید و گفت:

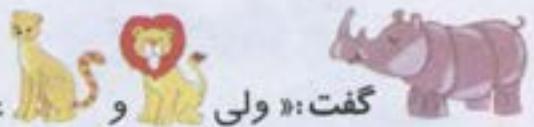
«من خواهم به چمنزار بروم و علف تازه بخورم. تو هم من آیی؟»

گفت: «نه! من منتظر و هستم.»

با تعجب پرسید: «و تو با آنها چه کار داری؟»

جواب داد: «آنها دوستان من هستند و من خواهند با من به چمنزار بیایند.»

گفت: «ولی و علف نمی خورند. آنها گوشت می خورند و گوشت گورخر را هم



خیلی دوست دارند. تو باید با حیوانات گوشت‌خوار دوست شوی.»

کمی فکر کرد و گفت: «آنها علف نمی خورند؟»

گفت: «نه دوست من! عجله کن تا نیامده‌اند باید از اینجا برویم.»



از آنجا رفته‌ند.

وقتی و برگشتند و دیدند که منظرشان نمانده است خیلی ناراحت شدند، مخصوصاً

که هم گرسنه بودو هم از کار عصبانی!

اما و خوش حال بودند چون یک عالمه علف تازه و خوش‌مزه برای خوردن پیدا



کرده بودند.

قصه‌ی حیوانات



۱) یک روز میمون سیاه و سفید، چیزی دید.

۳) دوستش او را دید و پرسید: «چی شده؟ چرا گریه می‌کنی؟»



۳



۲

۲) بعد، غمگین شد و شروع کرد به گریه کردن.



۵

۵) دوست میمون سیاه و سفید گفت: «غصه نخور! بچه میمون‌های سیاه و سفید، اول سفید هستند بعد سیاه و سفید می‌شوند. مثل بچه‌ی من!»



۴

۴) میمون سیاه و سفید گفت: «نگاه کن! آن میمون را بین! بچه‌اش چه قدر شبیه خودش است. اما بچه‌ی من سفید است.»



۶

۶) میمون سیاه و سفید، حالانه گریه می‌کرد و نه ناراحت بود. او بچه‌ی ناز و سفیدش را از هر چیزی توانی دنیا بیشتر دوست داشت.



مارون...

مادر من در یک کارگاه عروسک سازی کار می‌کند.
من یک خرگوش سفید دارم که مادرم آن را دوخته است.
یک روز به مادرم گفتم:

«کاش به کارگاه نمی‌رفتید. توی خانه می‌ماندید و فقط
برای من عروسک درست می‌کردید!»

مادرم گفت:

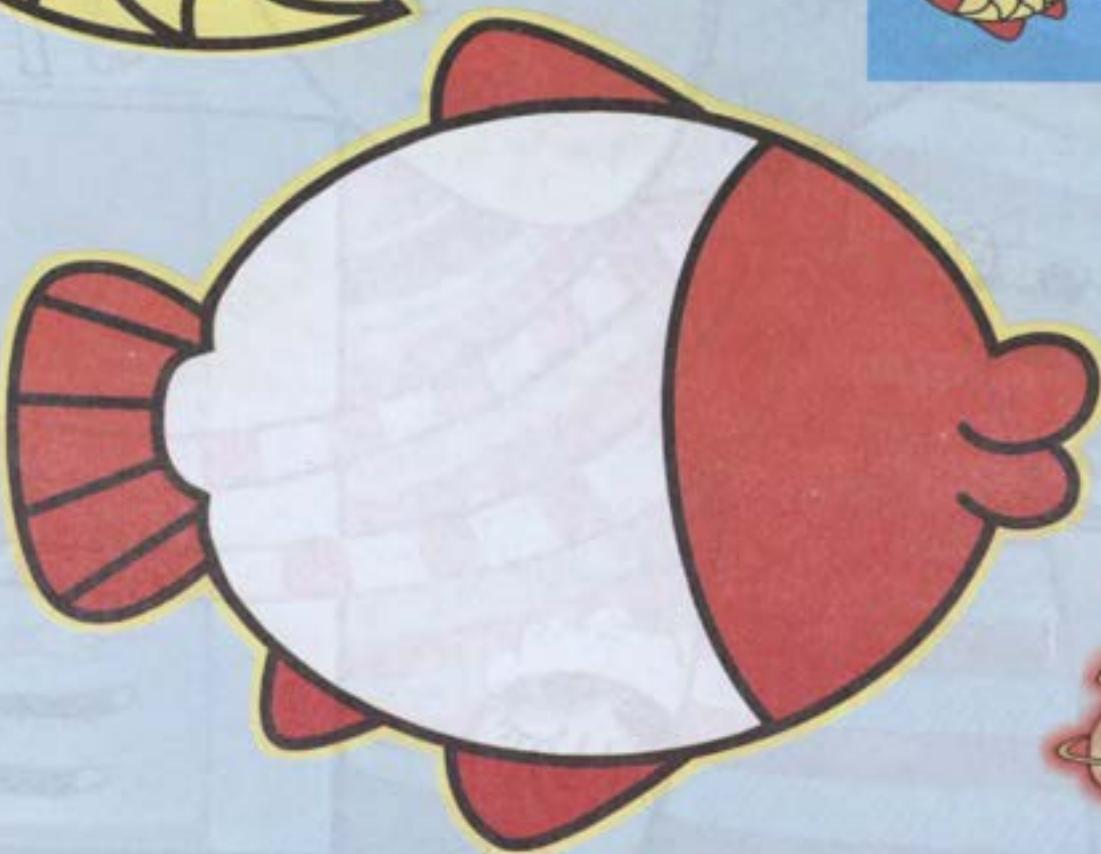
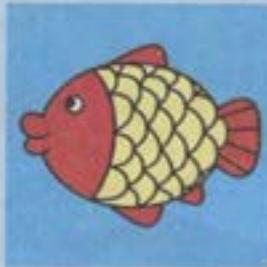
«هر روز بچه‌های زیادی منتظر عروسک‌هایشان
هستند. باید بروم و عروسک‌هایشان را درست کنم.»
من می‌دانم! وقتی که مادرم عروسک همه‌ی بچه‌ها را
درست کرد، توی خانه می‌ماند و فقط برای من عروسک
درست می‌کند!





کاردستی

- شکل‌ها را از روی خط زرد قیچی کن.
- چشم ماهی را روی سر آن بچسبان.
- پولک‌ها را روی بدن ماهی بچسبان.



خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۱۰۰۴۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۰۰

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نایندگان خاک و نشر عروج تلفن: ۰۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱(۵۶۷۰۶۸۳۳) درمیان بگذارید

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

۱۳

تحصیلات:

/ /

تاریخ تولد:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

تا شماره:

شروع اشتراک از شماره:

امضا:



نیازی فرستند:

جای تمبر

نشریه

نیازی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

com
کامپیوٹر

آسمان‌هاچ

محلی بر حمایت دوست



چند تا ستاره! واخدا
چه خوشگلن ستاره‌ها

آی آسمان! خیلی ستاره داری
خوش به حالت، پولک نقره داری
ستاره‌ها بچه‌هاتن، شیرین‌
شب‌ها می‌آن، رو دامنت می‌شینن

صد تا چراغ روشن
هی به ما چشمک می‌زنن

چه قدر خوبین ستاره‌ها
چه نعمتی، شکر خدا!

